

## A Comparative Study of “Muslim Excommunication” in the Thought and Practice of “Khawarij” and “Ghallians” (in the Era of Presence)

Seyyed Mohammad Ehsani<sup>1</sup>, Hamed Montazeri Moghadam<sup>2</sup>

1. Ahl al-Bayt History Group, Islamic History, Sira and Civilization Complex, Al-Mustafa International University, Qom, Iran .Email: [syedmohamad\\_ehsani@miu.ac.ir](mailto:syedmohamad_ehsani@miu.ac.ir)
2. Faculty Member, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran .Email: [montazeri@qabas.net](mailto:montazeri@qabas.net)

---

### Article Info

#### Article type:

Research Article

#### Article history:

Received 26 October 2024

Received in revised form

11 June 2025

Accepted

10 December 2025

Available online

26 December 2025

#### Keywords:

Khawarij,  
Ghallian,  
Takfir,  
Murder of Muslims,  
The Age of Presence.

### ABSTRACT

Excommunicatuin (Takfir) was one of the problems and deviations of the Islamic world in the two spheres of thought and action. Takfir in action, in its most severe form, was manifested in the killing of those who were called Kafir. In the era of the Imams, the two movements of the Khawarij and Ghullat declared their opponents takfir and attempted to kill and eliminate them. The present study answers this main question: “What was the status of the takfir of Muslims by the Khawarij and Ghullat in the era of the presence of the Imams in the areas of thought and action, and what were their similarities and differences?” In response, using the "descriptive-analytical" and "comparative" methods, the conclusion was reached that both the Khawarij and Ghali movements in the era of the Prophet were takfiri and both theoretically and in thought considered the killing of opponents permissible; of course, in practice, in terms of scope, the Khawarij's killings were much more widespread and severe. The two also had different methods of killing their opponents: the Kharijites killed their takfiri opponents with weapons in face-to-face combat, or by ambush; but the Ghallians eliminated them completely secretly by poisoning or suffocating them.

---

**Cite this article:** Ehsani, S. M., Montazeri Moghadam, H. (2025). A Comparative Study of “Muslim Excommunication” in the Thought and Practice of “Kharijites” and “Ghallians” (in the Era of Presence). *Historical Studies of the Islamic World*, 13 (36), 44-66. <https://doi.org/10.22034/mte.2025.20718.1894>



© The Author(s).

**Publisher:** Al-Mustafa International University.

**DOI:** <https://doi.org/10.22034/mte.2025.20718.1894>

---

## بررسی تطبیقی «تکفیر مسلمانان» در اندیشه و عمل «خوارج» و «غالیان» (در عصر حضور)

سید محمد احسانی<sup>۱</sup>، و حامد منتظری مقدم<sup>۲</sup>

۱. گروه تاریخ اهل بیت، مجتمع تاریخ سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی (ص) العالمیه، قم، ایران.

رایانامه: [syedmohamad\\_ehsani@miu.ac.ir](mailto:syedmohamad_ehsani@miu.ac.ir)

۲. عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، قم، ایران.

رایانامه: [montazeri@qabas.net](mailto:montazeri@qabas.net)

### چکیده

### اطلاعات مقاله

تکفیر یکی از معضلات و انحرفات جهان اسلام در دو ساحت اندیشه و عمل بود. تکفیر در عمل، در سخت‌ترین شکل، در قتل تکفیرشدگان تجلی می‌یافت. در عصر حضور ائمه (ع) دو جریان خوارج و غلات، مخالفان خود را تکفیر می‌کردند و به قتل و حذف آنان دست می‌یازیدند. پژوهش حاضر پاسخ‌گوی این سؤال اصلی است: «تکفیر مسلمانان از سوی خوارج و غالیان عصر حضور، در ساحت‌های اندیشه و عمل چه وضعیتی داشت و شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها در چه بود؟» در پاسخ، با روش «توصیفی-تحلیلی» و «تطبیقی»، این نتیجه به دست آمد که هر دو جریان خوارج و غالیان در عصر حضور، تکفیرگرا بودند و هر دو به لحاظ نظری و در اندیشه، کشتار مخالفان را جایز می‌دانستند؛ البته در عمل، از حیث گستردگی، اقدام خوارج به قتل به مراتب بیشتر و شدیدتر بود. همچنین شیوه این دو در قتل مخالفان متفاوت بود: خوارج، مخالفان تکفیرشده خود را با سلاح در جنگ رویارو یا شیخون و یا کمین می‌کشتند؛ اما غالیان، کاملاً پنهانی با خوراندن سم یا خفه کردن به حذف آنان می‌پرداختند.

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۵

### کلیدواژه‌ها:

خوارج،

غالیان،

تکفیر،

قتل مسلمانان،

عصر حضور.

استناد: احسانی، سید محمد و منتظری مقدم، حامد (۱۴۰۴). بررسی تطبیقی «تکفیر مسلمانان» در اندیشه و عمل «خوارج» و

«غالیان». *مطالعات تاریخی جهان اسلام*، ۱۳ (۳۶)، ۴۴-۶۶.

<https://doi.org/10.22034/mte.2025.20718.1894>



## مقدمه

«تکفیر» در جایگاه یک اندیشه و عقیده در عصر حضور ائمه (علیهم السلام)، لزوماً به برخورد فیزیکی با تکفیرشوندگان (مخالفان) منجر نمی‌شد؛ اما گاهی اوقات چنین بود و حتی به قتل ایشان می‌انجامید. دو جریان انحرافی «خوارج» و «غالیان» عمدتاً در اندیشه تکفیرگرا بودند و قتل تکفیرشدگان را که در واقع مسلمان بودند، جایز می‌دانستند؛ چنانکه بسیاری از شاخه‌های خوارج مانند محکمه اولی، ازرقه، نجدات، صفریه و ثعلبیه در این عصر، مسلمانان مخالف خویش را تکفیر می‌کردند و به قتل ایشان دست می‌بازیدند. از دیگر سوی، بیشتر غالیان، همچون: سبائیه، بیانیه، مغیریه، منصوریه، خطابیه، بشیریه و نصیریه در این عصر، مسلمانان مخالف را کافر می‌انگاشتند؛ اما انحرافات دیگر ایشان؛ به‌ویژه انحراف فکری در خدا-انگاری انسان‌ها و ادعاهای گزاف درباره‌ی خویش و نیز اباحی‌گری به احکام شرع در ساحت عمل، باعث می‌شد تا تکفیرگرایی و اقدام ایشان به قتل مخالفان مسلمان نادیده بماند و کمتر بازتاب یابد. در این نوشتار، نخست «تکفیر» و سپس «قتل» مسلمانان در اندیشه و عمل خوارج و غالیان، و پس از آن، شباهت‌ها و تفاوت‌های آن دو در این باره، واکاوی می‌شود.

**پیشینه پژوهش:** در موضوع تکفیر، مقالاتی در نشریات و مجموعه مقالات همایش‌ها همچون «مجموعه مقالات کنگره جهانی جریان‌های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمی اسلام» ارائه شده است؛ اما عمدتاً به جریان‌ات تکفیری معاصر بسنده شده و به مقایسه تکفیر در دو جریان خوارج و غالیان نپرداخته‌اند؛ چنانکه آیت الله جعفر سبحانی در مقاله «ریشه‌های پدیده تکفیر در گذر تاریخ» (نشریه کلام اسلامی، شماره ۸۷ پاییز ۱۳۹۲)، و محمدتقی فخلعی و محمود توکل‌یان اکبری در مقاله «اندیشه تکفیر در بستر تاریخ ریشه‌ها و راه‌های علاج آن» (دو فصلنامه تاریخ و فرهنگ، شماره ۹۱، سال ۱۳۹۲)، به تبیین اندیشه تکفیر در خوارج پرداخته؛ اما به تکفیرگرایی غلات اشاره‌ای نکرده و میان این دو جریان مقایسه‌ای نداشته‌اند. همچنین مقالات متعدد دیگر، وجه اشتراک‌شان با تحقیق حاضر، پرداختن به تکفیرگرایی خوارج است؛ اما هیچ‌یک به تکفیرگرایی غالیان و مقایسه میان خوارج و غالیان توجه نکرده‌اند.

افزون بر این، در تحقیقات درباره‌ی غالیان، عمدتاً به تکفیر و قتل مخالفان از سوی ایشان توجه نشده است. در این میان، تنها سیدابوطالب موسوی در رساله کارشناسی ارشد زیر عنوان: «تأثیر برداشت غالیان از مفهوم امامت بر کنش‌های سیاسی، اجتماعی این جریان در قرن دوم و سوم هجری» که در بهمن ماه ۱۴۰۱ در دانشگاه ادیان و مذاهب دفاع شده، با اشاره به قتل و کشتار مخالفان از سوی غالیان، آن را به عنوان یک کنش تندروانه و اقدام رادیکال سیاسی شناسایی

کرده و به بررسی تکفیرگرایی در ساحت اندیشه در این جریان، و شباهت‌ها و تفاوت‌های آنان با خوارج در قتل و کشتار مسلمانان پرداخته است.

### مفاهیم اصلی:

«تکفیر»، از ریشه «کُفِّر»، و کفر در لغت به معنای «پوشیدن» یا «پوشاندن» است (خلیل، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۳۵؛ ابن‌درید، ۱۹۸۸م، ج ۲، ص ۷۸۶)؛ چنانکه کفار، گناه را می‌پوشاند (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۶۶). در اصطلاح به انکارکننده خدا و رسول و ضروری دین با التفات به ضروری بودن آن، کافر گفته می‌شود (جواد عاملی، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۷، خطیبی کوشکک، ۱۳۸۶ش، ص ۳۸۵). گفتنی است که یکی از معانی باب تفعیل، «نسبت‌دادن» و واژه «تکفیر» در این پژوهش، به معنای نسبت‌دادن کفر به شخص یا گروهی مسلمان است (مصطفوی، ۱۳۸۶ش، ص ۱۳۹).

«خوارج»، جمع خارجی، در لغت به معنای کسی است که بدون هر گونه سابقه و زمینه‌ای، ادعای ریاست کند (حمیری، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۱۷۶۰) یا به ریاست برسد (خلیل‌بن‌احمد، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۱۵۹)، نیز به مرغوب‌ترین و سرآمدترین چیز گفته می‌شود (ابن‌سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۴)؛ اما در اصطلاح برای خوارج تعاریف گونه‌گونی ارائه شده است؛ همچون: «کسانی که بدون اذن سلطان از مردم زکات گیرند (رفیق عجم، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۵)؛ «شخص یا گروهی که بر حکومت یا عقیده‌ای خروج کنند» (سعدی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۱۴)؛ «پیروان فرقه‌ای که بر علی خروج کردند» (حمیری، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۱۷۶۰)؛ «کسی که بر پیشوای حق که بر او اجماع شده، بشورد؛ اعم از اینکه در زمان صحابه و بر خلفای راشدین باشد یا در زمان تابعین و یا زمان دیگر بر پیشوایان عصر» (شهرستانی، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۱۳۲). در پژوهش حاضر مراد از خوارج، فرقه‌ای است که آغاز پیدایش ایشان در عصر خلافت امیر المؤمنین علی (ع) و در واکنش به ماجرای حکمیت واقع شد (طوسی، ۱۴۱۴، ص ۱۲۰؛ سبحانی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۶۷). ویژگی اصلی آنان، شورش علیه حاکمان زمانه بود. همچنین به تکفیرگرایی و جمود فکری مشهور بودند. نخستین شاخه از خوارج حروریّه یا مُحکمه بودند و در بستر تاریخ، انشعابات متعددی یافتند. آنان، خویشتن را «شُرّاة» می‌نامیدند (شرفی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۴۳؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۴۲۹).

«غالیان» (غَلَاة)، جمع غالی از ریشه «غُلُو» است. غُلُو در لغت، به معنای «تجاوز از حد» است و در مواردی همچون: گرانی و بالا رفتن قیمت اشیاء، بالا رفتن تیر در هوا و کشیدن تیر تا انتها، فرسخ کامل، چهارپایان چابک، زیاده‌روی در کار و دین (خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، ج ۴،

ص ۴۴۶)، رشد سریع در جوانی و بلوغ زودرس (قرطبی، ۱۳۶۴ ش، ج ۶، ص ۶۵، شوکانی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۶۲۲) به کار رفته است. اما در اصطلاح، غلو عبارت است از: ادعای الوهیت و خدا-انگاری انسان؛ اعم از ائمه (علیهم السّلام) و دیگران، یا باور به استقلال یا شراکت آنان با خداوند در آفرینش و روزی دادن (سامرائی، ۱۳۹۲ ق، ص ۳۰۴، شاهرودی، ۱۴۲۶ ق، ج ۱، ص ۷۰). بنا به گفته شیخ مفید، غالیان از متظاهرين به اسلام و کسانی هستند که به امیر المؤمنین و امامان از نسل او، الوهیت و نبوت را نسبت می دهند و آنها را از حیث فضایل دنیا و آخرت چنان توصیف می کنند که از حد تجاوز می کند و از اعتدال خارج می شود (مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۳۱). از غالیان به «اهل ارتفاع» (نجاشی، ۱۴۰۷ ق، ص ۳۲۶؛ حلی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۲۰، ۲۳۷) و «طیاره» (طوسی، ۱۳۴۸ ش، ص ۳۲۴؛ حمیری، ۱۹۷۲ م، ص ۴۳) نیز تعبیر می شود. در این پژوهش، مراد از «غلات»، فرقه‌هایی است که درباره ائمه (علیهم السّلام) یا رهبران خویش، ادعای الوهیت یا نبوت داشتند.

### «تکفیر مسلمانان» در اندیشه خوارج و غالیان

هر دو جریان انحرافی خوارج و غالیان، تکفیرگرا بودند و مخالفان فکری خویش را تکفیر می کردند، با این تفاوت مهم که تکفیرگرایی خوارج بسیار مشهور است؛ اما غالیان کمتر به این وصف شناخته شده‌اند. اکنون، بررسی تکفیر در اندیشه هر یکی از این دو جریان:

#### یک- خوارج

خوارج نخستین گروه تکفیری در جهان اسلام بودند. آغاز پیدایش خوارج به ماجرای حکمیت در جنگ صفین بازمی‌گردد. آنان به امیر المؤمنین علی (علیه السلام) گفتند: «رضایت ما به حکمیت، کفر بوده است. بازگشت ما به حاکمیت و اطاعت از شما بسته به توبه شما و نقض پیمان حکمیت است» (!) (دینوری، ۱۳۶۸ ش، ص ۲۰۸، ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۲۷۸). سپس آنان همه کسانی را که به حکمیت رضایت داده و بر اطاعت از امیر المؤمنین (ع) باقی مانده بودند، تکفیر کردند (ابن قتیبه، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۶۷؛ بلاذری، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۳۶۸). کعبی (وفات: ۳۱۹ ق) از علمای معتزلی، از اجماع خوارج بر تکفیر علی (علیه السلام)، عثمان، حکمیت، اصحاب جمل و کسانی که به حکمیت رضایت دادند، و مرتکب کبیره سخن می‌گوید (بغدادی، ۱۴۲۹ ق، ص ۷۸).

یکی از سران خوارج بنام ابن کوّاء در مسجد کوفه، زمانی که امیر المؤمنین (ع) مشغول نماز بود، با فریاد، آیه ۶۵ از سوره زمر را قرائت و حضرت علی (علیه السلام) را متهم به شرک کرد (ثقفی، ۱۳۵۳ ش، ج ۲، ص ۷۳۸). همچنین ابن ملجم مرادی پیش از کشتن حضرت در نامه‌ای

خواستار توبه ایشان از کفر شد (ابن ابی الدنيا، ۱۴۱۱ق، ص ۳۳). قیس بن سعد و ابو ایوب انصاری به خوارج گفتند: «شما ما را مشرک می‌خوانید... در حالی که شرک، ظلم بزرگی است» (دینوری، ۱۳۶۸ش، ص ۲۰۷؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۸۳). خوارج، امام حسن (ع) را نیز به دلیل صلح با معاویه تکفیر کردند (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۱).

تکفیرگرایی خوارج دامن‌گیر خودشان نیز شد. به‌گفته بغدادی (وفات: ۴۲۹ق) فرقه‌های بیست‌گانه خوارج همدیگر را تکفیر می‌کردند (بغدادی، ۱۴۲۹ق، ص ۲۷). فرقه ازارقه حتی هم‌فرقه‌ای‌های خود را در صورت خودداری از هجرت، کافر می‌دانستند (سمعانی، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۱۸۵). نافع بن ازرق (وفات: ۶۵ق) رئیس این فرقه، محل سکونت مخالفان را دار الکفر می‌انگاشت و معتقد بود قتل زنان و اطفال در دار الکفر جایز است (بغدادی، ۱۴۲۹ق، ص ۸۸). نَجْدَات که پیروان نجدة بن عامر (وفات: ۷۲ق) بودند، ازارقه را تکفیر می‌کردند (بغدادی، ۱۴۲۹ق، ص ۹۱). صفریه، پیروان عبد الله بن صفار یا زیاد بن اصف، ازارقه را به‌سبب مستحق عذاب دانستن اطفال کفار و مشرکین، کافر دانستند و متقابلاً ازارقه آنها را تکفیر کردند (سمعانی، ۱۳۸۲ق، ج ۸، ص ۳۲۰؛ ایجی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۳۹۴). آنان همچنین مرتکبان گناه کبیره‌ای را که حد ندارد، مشرک و کافر می‌دانستند و برخی از فرقه‌های خوارج، کسی را که والی بر وی حد جاری کرده باشد، کافر می‌خواندند (بغدادی، ۱۴۲۹ق، ص ۹۴). ثعلبیه نه تنها بقیه فرقه‌های خوارج که حتی عبدالکریم بن عجرد را که زمانی به امامتش معتقد بودند، کافر دانستند (بغدادی، ۱۴۲۹ق، ص ۱۰۱). فرقه اخیر خود به چند شاخه تقسیم شدند که علاوه بر باقی مسلمانان، همدیگر را نیز تکفیر می‌کردند (بغدادی، ۱۴۲۹ق، ص ۱۰۲). در این میان، خوارج اباضیه، پیروان عبدالله بن اباض (وفات: ۸۶ق) بر این باور بودند که مسلمانان غیر اباضی، نه مؤمن و نه مشرک؛ بلکه کافرند (بغدادی، ۱۴۲۹ق، ص ۱۰۲). گفتنی است که اباضیه معتدل‌ترین فرقه خوارج بودند و انکار مشرک‌بودن مخالفان از سوی ایشان، برای پرهیز از ریختن خونشان بود. نیز شایان توجه است که اباضیه در تکفیر مرتکب کبیره، کفر را به معنای به معنای کفر نعمت می‌دانند و نه کفر ملت (دین) (شهرستانی، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۱۵۷).

## دو - غالیان

غالیان فرقه‌ای انحرافی بودند که بیشتر به اندیشه‌هایی همچون گزافه‌باوری درباره انسان؛ به‌ویژه امامان، حلول، تناسخ و مانند اینها و عملکرد اباحی‌گری مشهورند (منصور بالله، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۴۶۹)؛ اما با دقت در اندیشه و عمل ایشان می‌توان دریافت که این جریان به تکفیر مخالفان نیز می‌پرداختند. بنا به گزارشی، عبدالله بن سبا نخستین شخص از غالیان بود که

مخالفان خویش را تکفیر می‌کرد: «... کاشف مخالفیه و اکفرهم» (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۱۰۹). فرقه منصوریه نیز یکی از فرقه‌های غالی بود که مخالفان را تکفیر می‌کردند. ابو منصور عجلی (م ۱۲۱) رئیس این فرقه به پیروانش می‌گفت: «مخالفان شما کافر و مشرک‌اند. آنان را بکشید که این جهاد پنهان است» (نوبختی، ۱۳۵۵، ق، ص ۳۸).

بنا به نقلی، مغیریه، یکی دیگر از فرقه‌های غالی، معتقد بودند که کفار یا همان مخالفان ایشان از دریای شور آفریده شده‌اند. آنها عقیده داشتند خداوند چون اراده کرد جهان را بیافریند، اسم اعظم خود را بر زبان آورد، آن اسم پدید و به شکل تاج بر سر خداوندگار هستی قرار گرفت. پس از آن اعمال بندگانش را بر کف دستش نوشت و از مشاهده اعمال ناشایست گنهکاران در غضب شد و در نتیجه عرق کرد. عرق خداوند تبدیل به دو دریا شد؛ یکی تاریک و شور و دیگری نورانی و شیرین. خداوند مؤمنان را از دریای نورانی و شیرین خلق کرد و کافران را از دریای ظلمانی و شور آفرید (بغدادی، ۲۰۰۸، ص ۲۱۹). مؤلف العیون و الحقائق تصریح کرده است که مغیره و بیان بن سمان (وفات بعد از ۱۰۶ ق) شیعیان امام باقر (ع) را تکفیر می‌کردند (مؤلف مجهول، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۳۰). این پندار مغیریه که «خداوند با مشاهده اعمال ناشایست گنهکاران در غضب شد... و کافران را از دریای ظلمانی و شور آفرید»، دانسته می‌شود که در اندیشه ایشان نیز کفر مخالفان ریشه در گناه دارد؛ همان گونه که در اندیشه خوارج، افراد به سبب ارتکاب گناه کبیره، تکفیر می‌شدند.

غلات برخی از صحابه را نیز تکفیر می‌کردند. مغیریه به همین منظور آیات قرآن را تأویل می‌بردند و موارد ذم را بر افراد خاص تطبیق می‌کردند. از جمله در آیه ۱۶ سوره حشر می‌گفتند، مراد از «شیطان»، ابوبکر و عمر است (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۰۹). ابن جوزی نگاشته است: همچنان که ابلیس امر را بر خوارج تا به حدی مشتبه نمود که علی (ع) را کشتند، عده دیگری را با غلو در محبت آن حضرت فریفت تا آنجا که بعضی او را «خدا» نامیدند و بعضی گفتند از انبیاء برتر است و بعضی ابوبکر و عمر را دشنام دادند و حتی تکفیر کردند (ابن جوزی، ۱۳۸۱، ص ۷۹). بغدادی هم گفته است: منصوریه، جناحیه و خطابیه ابوبکر و عمر و عثمان را بدین جهت که ولایت را از علی (ع) و اولادش خارج کردند، کافر می‌دانستند (بغدادی، ۱۴۰۸، ص ۲۳۷).

یکی از فرقه‌های تکفیری غالی، فرقه کاملیه یا کمیلیه بود. این فرقه به شخصی بنام ابو کامل معاذ بن حصین نهبانی کوفی نسبت داده شده است (قاضی عبد الجبار، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱۱؛ فخر رازی، ۱۴۱۱، ق، ص ۵۷۶)؛ اما در مورد این شخص، اطلاعاتی جز اینکه فرقه کاملیه را به او

منسوب می‌کنند، یافت نمی‌شود. این فرقه هم امیر المؤمنین علی (ع) را تکفیر می‌کردند و هم دیگر صحابه را؛ علی (ع) را تکفیر می‌کردند چون برای گرفتن حق خود قیام نکرد و باقی صحابه را تکفیر می‌کردند چون به امامت علی (ع) اقتدا نکردند (اشعری، ۱۴۱۹ق، ص ۱۷؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۲۵۴). هنگامی که از بشار بن برد که از پیروان این فرقه بود، درباره صحابه پرسیدند، پاسخ داد که آنها کافر شدند (اسفرائینی، بی‌تا، ص ۳۰). این فرقه درباره امیر المؤمنین (ع) اعتقاد داشتند که وی پس از آن که با معاویه جنگید، به اسلام برگشت و تمام کسانی که با آن حضرت در مقابل معاویه جنگیدند، به اسلام برگشتند (اشعری، ۱۳۶۰ش، ص ۶۴).

گفتنی است که برخی گفته‌اند که تعبیر «کمیلیه» برای تصغیر و تحقیر وی بکار رفته و نام صحیح این فرقه، کاملیه است (قاری، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۵۱۷). همچنین ناگفته نماند که درباره فرقه کاملیه برخی از فرقه‌نگاران اهل سنت دچار اشتباه شده‌اند؛ چنانکه ابوالحسن اشعری و عبدالقاهر بغدادی این فرقه را جزء امامیه برشمرده‌اند (اشعری، ۱۴۱۹ق، ص ۱۷؛ بغدادی، ۱۴۲۹ق، ص ۳۹). بغدادی در کتاب اصول الایمان در جایی، آنان را از امامیه (بغدادی، ۲۰۰۳، ص ۲۲۱) و در جای دیگر، از غالیان همچون سبائیه دانسته است (بغدادی، ۲۰۰۳، ص ۲۶۱). در حقیقت، این فرقه از غالیان بودند؛ زیرا افزون بر آن که بسیاری از فرقه‌شناسان، کاملیه را جزو غلات دانسته‌اند (ایجی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۳۸۵؛ حسینی علوی، ۱۳۷۶ش، ص ۴۳؛ قاری، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۵۱۷؛ فخر رازی، ۱۴۱۳، ص ۵۱؛ آمدی، ۱۴۲۳ق، ج ۵، ص ۵۳؛ شاطبی، ۱۴۲۰ق، ص ۴۷۶؛ تهنوی، ۱۹۹۶م، ج ۱، ص ۱۰۵۲)، یکی از اعتقاداتی که شهرستانی و ایجی برای این فرقه بر می‌شمارند، تناسخ ارواح است (شهرستانی، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۲۰۸؛ ایجی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۳۸۵) که از عقاید غالیان است. برخی از نویسندگان متأخر، حلول جزئی از الوهیت به امیر المؤمنین (ع) را نیز از عقاید این فرقه بر شمرده‌اند (استرآبادی، ۱۳۸۲ش، ج ۳، ص ۷۶). افزون بر این، امامیه هرگز حضرت امیر المؤمنین علی (ع) را تکفیر نمی‌کردند. در این میان، نور الله مرعشی تکفیر امیر المؤمنین علی (ع) را از سوی کاملیه منکر شده است. وی یکی از دلایل عدم تکفیر حضرت امیر را از سوی کاملیه، تشیع این فرقه ذکر می‌کند و تصریح می‌کند که تشیع با تکفیر سازگاری ندارد. دلیل دوم مرعشی برای عدم تکفیر حضرت علی (ع) از سوی این فرقه، تعبیر شهرستانی است که به جای تکفیر، از تعبیر طعن استفاده کرده است (مرعشی، ۱۳۶۷ش، ص ۱۹۳)؛ اما شهرستانی خود، کاملیه را در شمار فرقه‌های غالی دانسته است (شهرستانی، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۲۰۵).

فرقه خطاییه نیز تکفیرگرا بودند. ابو الخطاب، محمد بن ابی زینب (وفات ۱۴۷-۱۴۸ق) به پیروانش می‌گفت: هرگاه یکی از برادران دینی از شما خواست به نفع او و علیه مخالف شهادت بدهی باید قبول کنی و هر چه گفت آن را علیه مخالف گواهی دهی وگرنه واجبی را ترک گفته‌ای و هرکه واجبی از واجبات را ترک کند مشرک و کافر شده است (اشعری، ۱۳۶۰، ص ۵۱). فرقه ای از خطاییه پیروان امام کاظم (ع) را تکفیر و برخی از آیات را که در شأن کفار و وجوب جهاد با ایشان، بود، بر پیروان امام کاظم (ع) تطبیق می‌کردند (اشعری، ۱۳۶۰، ص ۸۶).

فرقه بشیرییه به سرکردگی محمد بن بشیر (م حدود ۱۹۰)، امام رضا (ع) و امامان از نسل آن حضرت و پیروان ایشان را تکفیر می‌کردند و ریختن خون و اخذ اموالشان را جایز می‌دانستند و می‌انگاشتند که آنها به ناحق ادعای امامت کرده‌اند (اشعری، ۱۳۶۰، ص ۹۲؛ طوسی، ۱۳۴۸، ص ۴۷۹). گفته شده است که محمد بن بشیر ادعای ربوبیت داشت و گمان می‌کرد علم غیب می‌داند و می‌تواند مرده را زنده کند و بیماران را شفا دهد (ناشی اکبر، ۱۳۸۶، ص ۱۹۹).

نصیرییه، دیگر فرقه غالی، نیز برخی از اصحاب امامیه را تکفیر کردند. حسین بن حمدان خصیبی (وفات: ۳۳۴ق) با واسطه از اسحاق بصری نقل کرده است که هر کس دین خود را از زراره، ابوبصیر، سدیر، ابن ابی یعفر، محمد بن مسلم، حنان بن سدیر و برید عجلی و مانند اینها بگیرد، نباید نزدیک مسجد الحرام شود: «و من مثلهم فلا یقربن المسجد الحرام» (ابوالمطلب، ۲۰۰۶، ج ۶، ص ۲۸۲). قرآن کریم این حکم را برای مشرکان داده است (سوره ۹، آیه ۲۸). لازمه آن حکم این است که افراد یاد شده از اصحاب امام باقر و امام صادق (ع) مشرک بودند. گفتنی است که اسحاق بن محمد بصری از اصحاب امام جواد تا امام حسن عسکری (ع) و متهم به غلو بود (حلی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۰۰؛ خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۶۷-۶۸).

دو فرقه از عباسیه نیز به ورطه غلو افتادند و درباره بنی عباس غلو کردند؛ یکی از آن فرقه‌ها هاشمیه نام داشت که در اصل اصحاب ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه (وفات ۹۹ق) بودند. این فرقه معتقد بودند که امام در تمام امور همانند پیامبر است که هر کس امام را نشناسد، خدا را شناخته و کافر و مشرک خواهد بود (اشعری، ۱۳۶۰، ص ۶۹). فرقه دیگر، راوندیه، اصحاب عبدالله راوندی، بر این باور بودند که امام زنده می‌کند و می‌میراند، ابومسلم پیامبری بود که ابوجعفر منصور او را فرستاده بود (اشعری، ۱۳۶۰، ص ۷۰). از این دو فرقه، به تکفیرگرایی هاشمیه تصریح شده است؛ اما فرقه راوندیه هرچند در منابع به تکفیرگرایی‌شان تصریح نشده اما از آنجا که این فرقه منصور را خدا می‌دانستند (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۲۳۵)، می‌توان احتمال داد که آنان هر کسی را که به الوهیت منصور ایمان نداشته تکفیر می‌کردند؛ البته این در صورتی

است که ادعای الوهیت منصور از سوی این گروه، نقشه برای کشتن وی نبوده باشد و گرنه احتمال مزبور منتفی خواهد بود.

گفته شده است که فرقه غیرغالی جریان عباسی که امامت را نه از طریق محمد حنفیه که از طریق عباس جد عباسیان و عموی پیامبر (ص) به خود متصل می‌کردند، نیز به شکل پنهانی و غیرعلنی، خلفای چهارگانه پس از پیامبر را تکفیر می‌کردند (اشعری، ۱۳۶۰ ش، ص ۶۶). اگر این انتساب درست باشد، تکفیرگرایی در عباسیان از غلات و غیرغلات، قابل شناسایی است.

### «قتل مسلمانان» در اندیشه و عمل خوارج و غالیان

اندیشه تکفیر مخالفان از سوی دو جریان خوارج و غالیان، در قتل و کشتار مسلمانان بروز و ظهور داشت. تمامی فرقه‌های خوارج، جز اباضیه همان‌گونه که مسلمانان مخالف را تکفیر می‌کردند، قتل‌شان را نیز جایز دانسته و به این کار به عنوان جهاد با کفار یا مشرکان دست می‌یازیدند. چنانکه گذشت، قیس بن سعد و ابو ایوب انصاری خطاب به خوارج گفتند شما با تعرض به مردم و ریختن خون ایشان مرتکب گناهی بزرگ شده‌اید (دینوری، ۱۳۶۸ ش، ص ۲۰۷؛ طبری، ۱۳۸۷ ق، ص ۵، ج ۸۳). امیر المؤمنین (ع) نیز بعد از اعتراض به تکفیر امت از سوی خوارج خطاب به آنها فرمود: «شمشیرهای خود را بر گردن نهاده بر گنهکار و بی‌گناه فرود می‌آورید» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷). جنگ نهروان در پی قتل شماری از مردم مسلمان از جمله عبدالله بن خباب بن ارت اتفاق افتاد (ابن قتیبه، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۶۷، بلاذری، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۳۶۸). شهادت امیر المؤمنین علی علیه السلام نتیجه تکفیر آن حضرت از سوی خوارج بود. عبدالرحمن بن ملجم قبل از اقدام به ترور آن حضرت در نامه‌ای از آن حضرت خواست از کفر خود توبه کند. وی می‌خواست به این ترتیب کشتن امیر المؤمنین را به زعم خود موجه کند. (ابن ابی الدنيا، ۱۴۱۱ ق، ص ۳۳). خوارج همچنین برای قتل معاویه و عمرو عاص نیز اقدام کردند که توفیق نیافتند (طبری، ۱۳۸۷ ق، ج ۵، ص ۱۴۳). آنان به قتل امام حسن (ع) نیز که او را به دلیل صلح با معاویه کافر می‌دانستند، در مسیر سبابات مدائن اقدام کردند (مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۱). ازارقه از فرقه‌های معروف خوارج ریختن خون زنان و اطفال مخالف را جایز دانسته معتقد بودند این اطفال، مشرک و مخلد در آتش جهنم خواهند بود (سمعانی، ۱۳۸۲ ق، ج ۸، ص ۳۲۰). نافع بن ازرق (م ۶۵ هـ ق) رئیس این فرقه محل سکونت مخالفان را دار الکفر دانسته معتقد بود قتل زنان و اطفال در دار الکفر جایز است (بغدادی، ۵۱۴۲۹ هـ ق، ص ۸۸). نجده بن عامر، رئیس فرقه نجدات، از سوی ابو فدیك (وفات: ۷۳ ق) که قبلا از یاران نجده بود، تکفیر و کشته شد (طبری، ۱۳۸۷ ق، ج ۶، ص ۱۷۴).

از جریان غالبان، منصوریه همان گونه که مسلمانان مخالف را تکفیر می کردند، قتل شان را نیز جایز می دانستند. چنانکه گذشت، ابومنصور عجلی (وفات: ۱۲۱ق) رئیس این فرقه به پیروان خود دستور به قتل مخالفان می داد (نوبختی، ۱۳۵۵ق، ص ۳۸). سعد بن عبد الله اشعری درباره ابو منصور تصریح کرده است: «او ... به یارانش فرمان می داد که هر کس که با ایشان مخالفت می ورزد، خفه کنند و به طور پنهانی بکشند»: «... یأمر اصحابه بخنق من خالفهم و قتلهم بالاغتيال (اشعری، ۱۳۶۰ش، ص ۴۷). از همین رو ابو منصور به خنق (خفه کننده) مشهور شد (ابن فقیه، ۱۴۱۶ق، ص ۲۲۱). قبایل بجیله، عجل و کنده به قتل مخالفان از طریق خفه کردن، شهرت یافته بودند. در قبیله کنده، ابوقطنه از منصوریه به این کار مشهور شد. شاعری در این باره سرود: «تا زمانی که زندگانی ات به شادی است / بر کنده گذر مکن»: «اذا ما سرک العیش / فلا تمرر علی کنده (جاحظ، ۲۰۰۳م، ج ۲، ص ۴۹۱). ابن حزم اندلسی (وفات: ۴۵۶ق) پس از اشاره به «خنق» بودن منصوریه و مغیریه، دلیل آن را چنین بیان می کند که آنها حمل سلاح را تا زمان ظهور امامی که منتظرش بودند، جایز نمی دانستند؛ بدین جهت مردم را با خفه کردن، سنگ و چوب می کشتند (ابن حزم، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۲۰). وی همچنین پس از یادکرد از قتل و کشتار مخالفان از سوی فرقه های غالبی همچون مغیریه و منصوریه، می گوید علت اینکه این دو فرقه اقدام به کشتن مخالفان می کردند آن بود که آنها جهاد با کفار را واجب می دانستند (ابن حزم، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۳۷).

مغیریه نیز مانند منصوریه دست به قتل و کشتار مخالفان می زدند. مغیره بن سعید عجلی (وفات: ۱۱۹ق) مدعی بود محمد بن عبد الله نفس زکیه (م ۱۴۵ق) به او اجازه قتل مخالفان را داده است. وی برای این منظور پیروانش را دسته به دسته می فرستاد تا مخالفان را از راه خفه کردن و خوراندن سم به قتل برسانند. پیروانش به او گفتند ما مردمان را می کشیم در حالی که نمی دانیم از دوستان ما هستند یا از مخالفان ما، مغیره پاسخ داد: اشکال ندارد اگر از دوستان ما باشند زودتر به بهشت می روند و اگر از مخالفان باشند زودتر به جهنم فرستاده می شوند (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ص ۱۲۱). اشعی در شعری از قتل مسلمانان به دست مغیریه چنین یاد کرده است: «در پیروان آن نابینا (مغیره بن سعید) خفه کننده و ترورکننده اند...»: «و فی شیعه الامعی خنق و غیله / و قشب و اعمال لخنله القذف». (جاحظ، ۲۰۰۳م، ج ۲، ص ۴۹۲).

فرقه ای از خطابییه ضمن تکفیر پیروان امام کاظم (ع) می گفتند در کشتار مخالفان باید از معتقدان به امامت موسی بن جعفر و فرزندانش شروع کرد. آنان برای این عقیده شان، به آیه ۱۲۳ سوره توبه استناد می کردند که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، با کافرانی که مجاور شما

هستند کارزار کنید و آنان باید در شما خشونت بیابند و بدانید که خدا با تقواییشان است» (اشعری، ۱۳۶۰ش، ص ۸۶). این فرقه همچنین قتل اطفال و اسارت زنان را جایز می‌دانستند و برای توجیه آن نیز به آیه ۲۶ از سوره نوح استناد می‌کردند که می‌فرماید: «هیچ‌کس از کافران را بر روی زمین باقی نگذار» (اشعری، ۱۳۶۰ش، ص ۸۶). فرقه بشیریه در ساحت نظر و اندیشه، کشتن امام رضا(ع) و امامانی که از نسل آن حضرت بودند را جایز می‌دانستند و می‌گفتند ریختن خون آنان و پیروانشان و اخذ اموال ایشان مباح است (اشعری، ۱۳۶۰ش، ص ۹۲، طوسی، ۱۳۴۸، ص ۴۷۹).

### شباهت‌ها و تفاوت‌های خوارج و غالیان در تکفیر و قتل مسلمانان

دو جریان خوارج و غالیان از جهت تکفیر مسلمانان و پیامد غالب آن یعنی جواز قتل ایشان، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی داشتند. شباهت‌های این دو جریان در تکفیر بیشتر از تفاوت‌های شان و بیشترین تفاوت در شیوه قتل مخالفان بوده است.

#### یک - شباهت‌ها:

خوارج نخستین و نام‌آشناترین جریان تکفیری در جهان اسلام است؛ اما غالیان چندان به این اندیشه و رفتار شناخته نمی‌شوند. در این حال، چنانکه گذشت غالیان نیز به تکفیر می‌اندیشیدند و بر این پایه به قتل مخالفان ارتکاب می‌جستند.

جریان‌های خوارج و غالیان دو نقطه اشتراک مهم داشتند:

**الف:** ظهور ابتدایی هر دو جریان در قلمرو شیعه و عمدتاً در عراق اتفاق افتاد. خوارج ابتدا در قلمرو حکومت امیر المؤمنین علی(ع) ظهور یافت؛ البته بعدها در سایر مناطق همچون خراسان، آفریقا و عمان نیز گسترده؛ اما غالیان غالباً در بستر و قلمروهای تشیع رشد و گسترش یافتند.

**ب:** هر دو فرقه دچار اندیشه‌ها و عملکردهای افراطی و تدریجانه بودند و بدین لحاظ از سوی مسلمانان به طور عام و شیعیان به طور خاص تقبیح و طرد شدند.

حال درباره شباهت‌های دو جریان خوارج و غالیان در تکفیر و قتل مسلمانان، این موارد قابل شناسایی است:

**یک -** مبنای تکفیر خوارج و برخی از گروه‌های غالی هم‌سان بود. خوارج به سبب ارتکاب گناه کبیره اقدام به تکفیر مسلمانان می‌کردند و برخی از غالیان نیز همین مبنا را داشتند؛ چنانکه گذشت مغیره و خطاییه به آن تصریح داشتند (بغدادی، ۲۰۰۸م، ص ۲۱۹، اشعری، ۱۳۶۰ش، ص ۵۱) و کاملیه نیز در تکفیر امیر مؤمنان علی(ع) توجیه‌شان این بود که حضرت با خودداری از جنگ با غاصبان خلافت و ترک جهاد، مرتکب گناه کبیره شده و وصیت را

ضایع کرده است (!) (ابن نشوان حمیری، ۱۹۷۲م، ص ۱۵۵).

**دو-** قتل مخالفان در فرقه‌های خوارج و غلات شمولیت نداشت. همچنان که همه فرقه‌های خوارج اقدام به قتل مخالفان نمی‌کردند یا دست کم گزارشی از این اقدامشان در دست نیست، تمامی فرقه‌های غالی نیز به قتل مخالفان دست نمی‌بازیدند. البته همه فرقه‌های خوارج به گونه‌ای تکفیری بودند؛ اما غلات، درباره برخی از فرقه‌هایشان، تکفیر گزارش شده است و درباره بسیاری از فرقه‌های آنان گزارشی نداریم؛ هرچند که عدم گزارش، دلیل بر تکفیری نبودن آنان نیست و با توجه به تندروی‌های فکری آنها احتمال عمومیت تکفیر در میان همه فرقه‌های غالی دور از ذهن نخواهد بود؛ زیرا کسانی که ادعای الوهیت یا نبوت ائمه یا خویشتن را داشتند (اشعری، ۱۳۶۰ش، ص ۱۷۵، اسفراینی، بی‌تا، ص ۱۰۴) به احتمال زیاد کسانی را بر این باور نبودند، کافر می‌انگاشتند.

**سه-** یکی دیگر از شباهت‌های دو جریان خوارج و غلات، یکسان بودن زمینه فرهنگی و اجتماعی تکفیر در هر دو جریان بود. خوارج خاستگاه بدوی داشتند (ولهاوزن، ۱۳۷۵ش، ص ۳۰-۳۱) و ابومنصور رئیس فرقه منصوریه از غلات نیز خاستگاه بدوی داشت (نوبختی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۸). افراد بدوی معمولاً قادر به درک ابعاد مختلف یک مسأله نیستند؛ زیرا همان گونه که ام. برگر گفته است: ایمان بدویان، به دین و محرمات آن بی‌نهایت بسیط بود (صابر، ۱۹۸۶م، ص ۱۳۹). این گونه افراد به سبب ضعف فکری، به مجرد اختلاف در عقیده، به کفر مخالف خود باور پیدا می‌کنند. بدویان همچنین به علت ساده‌اندیشی ممکن است نتوانند تفاوت اسلام و ایمان و تعدد مراتب و درجات ایمان را دریابند و اینکه فردی ممکن است از درجه عالی ایمان برخوردار باشد و دیگری از درجه پایین‌تر؛ در این حال هر دو مسلمان باشند.

بر این اساس، زمینه اصلی تکفیرگرایی در هر دو جریان خوارج و غلات، جهالت و نادانی بود. جهالت باعث جمود فکری می‌شود و شخص را به تکفیر و حذف فیزیکی مخالف می‌کشاند. شهید مطهری می‌گوید: «خوارج مردمی جاهل و نادان بودند. در اثر جهالت و نادانی حقایق را نمی‌فهمیدند و بد تفسیر می‌کردند، و این کج‌فهمی‌ها کم کم برای آنان به صورت یک مذهب و آیینی درآمد که بزرگترین فداکاریها را در راه تثبیت آن از خویش بروز می‌دادند. در ابتدا فریضه اسلامی نهی از منکر، آنان را به صورت حزبی شکل داد که تنها هدفشان احیای یک سنت اسلامی بود» (مطهری، ۱۳۷۸ش، ج ۱۶، ص ۳۲۱).

خطر جهل آن است که انسان‌های مؤمن و متدین، اما فاقد بصیرت را در خدمت دشمنان قرار می‌دهد و آنها ناخودآگاه ابزاری در دست دشمن می‌شوند؛ چنانکه خوارج در خدمت اهداف

معاویه قرار گرفتند و غالیان حربه‌ای شدند برای زیر سؤال بردن ائمه (ع) و شیعیان راستین. همچنین جهل باعث می‌شود فرد اختلاف هرچند اندک را ببیند، اما اشتراکات بزرگ را درک نکند. تکفیرهای نابه‌حق برآمده از جهالت است. شخص جاهل با تعصب بر اعتقادات خود، مخالف را تکفیر می‌کند. چنانکه خوارج با تعصب بر اندیشه‌های نادرست خود، امیرمؤمنان علی (ع) را تکفیر کردند و بر وی شمشیر کشیدند. غالیان نیز که برخی همچون ابومنصور بدوی و جاهل بودند و برخی هرچند ممکن است با آگاهی و فرصت‌طلبی اقدام به غلو و تکفیر دیگران کرده باشند، اما پیروان‌شان قطعاً از روی جهل و نادانی چنین می‌کردند. اگر می‌بینیم در طول تاریخ فرقه‌های تکفیری، پس از مدتی هیاهو، راه نابودی را پیمودند، دلیل اصلی آن رشد آگاهی جامعه اسلامی از خطرات تکفیر و خشونت بوده است. حضرت امام صادق (ع) نیز غالیان را مردمانی توصیف کرده که در اثر کوته‌فکری و کم‌خردی به حقیقت قضایا دست نیافته‌اند (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۵۲۷، حاجی زاده، ۱۳۹۴ش، ص ۸۶). امام زمان در توقیعی کسانی را که ائمه (ع) را شریک خداوند دانسته به ایشان صفات فوق بشری نسبت می‌دهند، جاهل و نادان معرفی می‌کند (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۷۴).

**چهار -** یکی دیگر از شباهت‌های تکفیر در جریان خوارج و غلات جامعه هدف آنان بود. در ابتدای امر، هدف تکفیر در هر دو جریان، عمدتاً شیعیان و رهبران‌شان بودند. زیرا هر دو جریان ابتدا در بستر شیعه نشأت یافتند. خوارج نخستین، امیر المؤمنین علی (ع) و امام حسن (ع) را تکفیر می‌کردند و شیعیان امیرالمؤمنین را به سبب پیروی از آن حضرت و صائب‌دانستن وی در جریان حکمیت، کافر می‌دانستند (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۸۳) و احیاناً همچون عبدالله بن خباب بن ارت را می‌کشتند. غلات نیز برخی همچون فرقه کاملیه امیر المؤمنین (ع) یا فرقه بشیریه امام رضا (ع) و شیعیانش را تکفیر می‌کردند و کشتن‌شان را روا می‌دانستند، دیگر فرقه‌ها همچون منصوریه، خطابییه و مغیریه شیعیان را تکفیر می‌کردند. گفتنی است که هم خوارج و هم غلات، هدف عامشان تکفیر و حذف مخالفان بود؛ اما چون ابتدا از جامعه شیعی یا در قلمرو حکومت امیر المؤمنین (ع) برخاسته بودند، عمدتاً شیعه هدف اولیه‌شان شده بود.

**پنج -** شباهت دیگر این دو جریان، استفاده از آیات قرآن کریم و استناد به جهاد، برای تکفیر و قتل مخالفان بود. خوارج با دستاویز قرار دادن آیه: «ان الحکم الا لله»، امیر المؤمنین و تمام متعهدین به حکمیت را تکفیر می‌کردند و به آیات امر به معروف تمسک جستند. غلات نیز چنانکه گذشت برای تکفیر مخالفان آیات قرآن را تأویل به اشخاص می‌بردند (شهرستانی، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۲۰۹، عسقلانی، ۱۴۳۱ق، ج ۷، ص ۲۲. همچنین: اشعری، ۱۳۶۰ش، ص ۸۶). آنان آیاتی را

که در شأن مشرکان و کفار نازل شده بود، با تأویلاتی بر مسلمانان مخالف خود تطبیق می‌کردند. عبدالله بن عمر دربارهٔ خوارج گوید: «آنها بدترین مخلوقات جهان هستند؛ چون آیاتی را که بر کفار نازل شده بود، بر مسلمانان تطبیق می‌کنند» (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۸، ص ۵۱). از پیامبر (ص) نیز روایت شده که در مورد ذو الخویصره و همفکرانش که بعدها ظهور خواهند کرد، فرمود: «مسلمانان را می‌کشند و بت پرستان را باقی می‌گذارند» (ابن عساکر، ۱۹۹۵م، ج ۱۹، ص ۵۲۴).

جریان خوارج، کشتار مسلمانانی را که تکفیر می‌کردند، جهاد می‌دانستند (ر.ک: سبحانی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۲۳۹)، همچنان که آن فرقه‌هایی از غلات که مخالفان را می‌کشتند، این عمل خود را جهاد می‌پنداشتند (نوبختی، ۱۳۵۵ق، ص ۳۸، ابن حزم، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۳۳۷).

### دو- تفاوت‌ها:

دو جریان خوارج و غالیان روی هم‌رفته تفاوت‌های بسیاری داشتند، به گونه‌ای که می‌توان گفت در دو قطب متضاد بودند. زیرا در حالی که خوارج گاهی حتی از نواصب انگاشته شده‌اند (آل محسن، ۱۳۸۲ش، ص ۴۸۴)، غالیان با افراط و اغراق در محبت و عشق به اهل بیت (ع)، آنان را تا سرحد الوهیت بالا برده‌اند. حال سخن در تفاوت و تمایز این دو جریان از حیث تکفیر و قتل مخالفان است. در این باره، موارد زیر قابل شناسایی است:

**یک-** گذشت که مبنای تکفیر مخالفان از سوی خوارج و برخی از گروه‌های غالی، ارتکاب گناه کبیره بود؛ اما بیشتر غالیان همچون سبائیه، بشیرییه و نصیرییه احتمالاً مبنای دیگری داشتند. هرچند که مبنای آنها در تکفیر صراحتاً ذکر نشده است؛ اما به احتمال زیاد عدم قبول ادعای ایشان دربارهٔ الوهیت امام یا رهبر فرقه ایشان، مبنای تکفیر مخالفان بوده است؛ چنانکه بشیرییه علت تکفیر امام رضا و امامان از نسل آن حضرت را چنین بیان کرده بودند که ایشان به-ناحق ادعای امامت کرده‌اند (اشعری، ۱۳۶۰ش، ص ۹۲).

**دو-** تفکر انحرافی غلات از پایه و اساس و به خودی خود می‌توانست به تکفیر مخالفان بینجامد، در حالی که تفکر خوارج این گونه نبود. غلات ادعای الوهیت یا نبوت برای برخی امامان (ع) یا رهبرانشان داشتند، لذا قاعدتاً باید کسانی را که الوهیت و نبوت آنها را قبول نداشتند، تکفیر می‌کردند؛ اما خوارج می‌توانستند کسانی را که مرتکب گناه کبیره می‌شوند، تکفیر نکنند؛ چنانکه دیگر مسلمانان، مرتکبان گناهان کبیره را تکفیر نمی‌کنند.

**سه-** شدت تکفیر در خوارج به گونه‌ای بود که سرزمین‌هایی را که تحت حاکمیت مخالفان-شان بود، «دار الکفر» می‌دانستند (سبحانی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۴۷۱) و برخی از فرقه‌های

خوارج، همچون ازارقه، هجرت از آن سرزمین‌ها را واجب می‌دانستند (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۱۴۵، سبحانی، ج ۵، ص ۴۷۱). یکی از خوارج به نام داوود بن نعمان عبدی از اینکه مجبور است به خاطر پدرش در دار الکفر بماند، اظهار دلتنگی می‌کرد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۵۵، ابن خیاط، ۱۴۱۵ق، ص ۱۷۰)؛ اما درباره غالیان چنین نگرشی گزارش نشده است.

**چهار-** هرچند در پیدایش هر دو جریان خوارج و غالیان، انگیزه سیاسی مشاهده می‌شود (سبحانی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۲۷۱، حاجی زاده، ۱۳۹۴ش، ص ۹۶) اما انگیزه سیاسی در خوارج برای تکفیر مخالفان، به مراتب شدیدتر از غالیان بود. خوارج با حاکمان وقت همیشه درگیر بودند، و پیش از همه، هم آنان را تکفیر می‌کردند؛ اما غالیان با حکومت‌های وقت درگیری مستمر نداشتند، و بیشتر کسانی را تکفیر می‌کردند که یا همچون خلفای نخستین در حیات نبودند یا همچون شیعیان و برخی از امامان (ع) اساساً صاحب منصب سیاسی و در کانون قدرت نبودند.

**پنج-** ائمه (ع) نسبت به تکفیرگرایی خوارج واکنش داشتند اما نسبت به تکفیرگرایی غالیان واکنش نداشتند یا دستکم گزارشی در این باره به ما نرسیده است. امیر المؤمنین (ع) خطاب به خوارج فرمودند: اگر به پندار شما من گمراه و کافرم چرا همه امت پیامبر را به گناه من مؤاخذه و تکفیر می‌کنید؟ (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷). امام باقر (ع) نیز تکفیر امیر المؤمنین (ع) را از سوی خوارج مورد انتقاد قرار داد (کلینی، ۱۴۰۷، ص ۳۵۱، مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۶۵؛ همچنین: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۱۲۲). در واقع، واکنش ائمه در برابر غالیان بیشتر به سبب غلو و انحرافات فکری و عملی‌شان بود و درباره واکنش آنان به تکفیرگرایی غالیان گزارشی در دست نیست.

**شش-** از تفاوت‌های خوارج و غلات در روش‌های حذف و قتل مخالفان بود. خوارج معمولاً در جنگ رویارو یا کمین اقدام به حذف مخالفان می‌کردند و از سلاح‌هایی همچون شمشیر و خنجر بهره می‌گرفتند؛ چنان‌که امیرمؤمنان (ع) را با کمین در مسجد به شهادت رساندند و امام حسن (ع) را با کمین در مسیر ساباط خواستند به قتل برسانند که به مجروح شدن ایشان انجامید. اما غالیان چنانکه گذشت، بیشتر با خفه کردن یا خوراندن سم، مخالفانشان را حذف می‌کردند. افزون بر این، خوارج در قتل‌های خود به شکل هدفمندتر عمل می‌کردند و خواص و رجال نامدار را هدف می‌گرفتند در حالی‌که هدف غالیان، عامه مردم بودند و گاهی حتی دقیقاً نمی‌دانستند آن کسی را که می‌کشند، دشمن است یا دوست؟! (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ص ۱۲۱).

### نتیجه

هر دو جریان خوارج و غلات تکفیرگرا بودند و این اندیشه باعث شد تا آنان در صدد حذف مخالفانی که آنها را کافر یا مرتد می‌پنداشتند، برآیند و ریختن خون‌شان را جایز بشمارند. اندیشه تکفیر در اکثر فرقه‌های غالی عصر حضور همچون سبائیه، مغیره، منصوریه، خطاییه، بشیریه و نصیریه دیده می‌شود که گویای حضور و غلبه تکفیرگرایی در این جریان است.

یکی از شباهت‌های جریان خوارج و غلات در مستندات تکفیر و قتل مسلمانان است. هر دو به آیات قرآن برای تکفیر مخالفان، استناد، و آیاتی را که در شأن کافران و مشرکان بود، بر مخالفان مسلمان خود تطبیق می‌کردند. در مبانی، فرقه‌هایی از غالیان؛ همچون مغیره و خطاییه همان مبنای خوارج را در تکفیر مخالفان داشتند و کفر مخالف را به سبب ارتکاب گناه می‌دانستند. کاملیه نیز در تکفیر امیرالمؤمنین (ع) به احتمال زیاد همین مبنا را داشتند؛ اما درباره دیگر تکفیرگرایان غالی، از سوی می‌توان احتمال داد که آنان با تأثیرپذیری از مغیره و خطاییه، همین مبنا را داشته‌اند. از دیگر سوی، ممکن است مبنای تکفیر از سوی ایشان، مخالفت با عقیده ادعایی ایشان باشد.

پدیده قتل مسلمانان که از مظاهر بارز تکفیر است، در خوارج و غالیان تفاوت‌های مهمی داشت. در خوارج قتل مخالفان مسلمان گسترده‌تر از غالیان بود. در اکثر فرقه‌های خوارج، ارتکاب قتل وجود داشت؛ اما در غالیان این پدیده تنها در دو فرقه منصوریه و مغیره روایت شده و برخی از فرقه‌های غالی همچون خطاییه و بشیریه هرچند قائل به قتل مخالفان بودند؛ اما در ساحت عمل، دست‌کم گزارش نشده است. همچنین این دو جریان در شیوه قتل مخالفان متفاوت بودند. خوارج عمدتاً با استفاده از سلاح و در جنگ رویارو و یا با کمین اقدام به قتل مخالفان می‌کردند؛ اما غالیان بیشتر با خفه کردن و خوراندن سم، به این کار مبادرت می‌ورزیدند. افزون بر این، هدف قتل در خوارج، بیشتر رجال نامی مخالف بود؛ اما غالیان مردم عادی را هدف قرار می‌دادند.

## منابع

١. قرآن کریم.
٢. نهج البلاغه.
٣. آل محسن، شیخ علی، ١٣٨٢ش، لله و للحقیقه رد علی کتاب لله و للتاریخ، تهران، نشر مشعر.
٤. آمدی، سیف الدین، ١٤٢٣ق، اباکار الافکار فی اصول الدین، تحقیق: احمد محمد مهدی، قاهره، دار الکتب.
٥. ابراهیم حسین، سرور، ١٤٢٩ق، المعجم الشامل للمصطلحات العلمیه و الدینیّه، بیروت، دار الیهادی.
٦. ابراهیم مصطفی و دیگران، بی تا، المعجم الوسیط، بی جا، مجمع اللغه العربیه الاداره العامه للمعجمات و احیاء التراث.
٧. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، ١٤٠٤ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم، قم، مکتبه المرعشی النجفی.
٨. ابن ابی الدنیا، ١٤١١ق، مقتل الامام امیر المؤمنین، قم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه.
٩. ابن اثیر، ابو الحسن علی بن ابی الکرّم، ١٣٨٥ق، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر و دار بیروت، ١٩٦٥م.
١٠. ابن جوزی، ابو الفرج، ٥١٣٨١ش، تلبیس ابلیس، ترجمه: علی زکاوتی قراگوزلو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، دوم.
١١. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی بن محمد، ١٤٣١ق/٢٠١٠م، لسان المیزان، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
١٢. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد بن سعید بن حزم، بی تا، الفصل فی الملل و الالهواء و النحل، قاهره، مکتبه الخانجی.
١٣. ابن خیاط، ابو عمرو خلیفه بن خیاط، ١٤١٥ق/١٩٩٥م، تاریخ خلیفه، تحقیق: فواز، بیروت دار الکتب العلمیه.
١٤. ابن درید، محمد بن حسن، ١٩٨٨م، جمهره اللغه، بیروت، دار العلم للملایین.
١٥. ابن عبد البر، ابو عمر یوسف بن عبد الله، ١٤١٢ق. ١٩٩٢م، الاستیعاب فی معرفه

- الاصحاب، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت، دار الجیل.
۱۶. ابن عساکر، أبي القاسم علي بن الحسن إبن هبة الله بن عبد الله الشافعي، ۱۹۹۵م، تاریخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، تحقیق: تحقیق محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، بیروت، دار الفكر.
۱۷. ابن فقيه، ابو عبد الله احمد بن محمد بن اسحاق، ۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م، كتاب البلدان، تحقیق: يوسف الهادی، بیروت، عالم الكتب.
۱۸. ابن قتیبه دینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم، ۱۹۹۰/۱۴۱۰، الامامه و السياسه، تحقیق علي شيري، بیروت، دارالأضواء، ط الأولى.
۱۹. ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۱۴ه.ق، لسان العرب، بیروت، دار صادر، سوم.
۲۰. ابو المطلب، جعفر بن محمد بن مفضل، ۲۰۰۶م، آداب عبد المطلب: آداب الدين، سلسلة تراث العلويين، تحقیق: ابو موسى الحریری و الشيخ موسى، بیروت، دار لأجل المعرفة.
۲۱. ازهری، محمد بن احمد، ۱۴۲۱ق، تهذيب اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۲. استر آبادی، محمد جعفر، ۱۳۸۲ش، البراهین القاطعه فی شرح تجرید الاعتقاد، قم مکتب الاعلامی الاسلامی.
۲۳. اسفراینی، ابو المظفر، بی تا، التبصیر فی الدین، تعلیق: محمد زاهد کوثری، قاهره، المکتبه الازهریه للتراث.
۲۴. اشعری، سعد بن عبد الله، ۱۳۶۰ه.ش، المقالات و الفرق، بی جا، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، دوم.
۲۵. اشعری، ابو الحسن علی بن اسماعیل، ۱۴۱۹ه.ق/۱۹۹۹م، مقالات الاسلامیین، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت، المکتبه العصریه.
۲۶. اکبری، عمید رضا، ۱۴۰۲ه.ش، نصیریہ تاریخ، منابع و عقاید، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
۲۷. انوری، حسن، ۱۳۸۲ش، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، انتشارات سخن، دوم.
۲۸. ایچی، میر سید شریف، ۱۳۲۵ق، شرح المواقف، تصحیح بدر الدین نعسانی، قم، انتشارات شریف الرضی.
۲۹. بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م، صحیح البخاری، بیروت، دار الفكر.
۳۰. بغدادی، عبد القاهر، ۲۰۰۳م، اصول الايمان، شرح و مراجعه: شیخ ابراهیم محمد

- رمضان، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
۳۱. بغدادی، عبد القاهر، ۱۴۲۹ ه.ق. / ۲۰۰۸ م، الفرق بین الفرق، به اهتمام: شیخ ابراهیم رمضان، بیروت، دار المعرفه.
۳۲. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، ۱۴۱۷ ه.ق. / ۱۹۹۶ م، کتاب جمل من انساب الاشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر.
۳۳. تهانوی، محمد علی، ۱۹۹۶ م، موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، بیروت، مکتبه لبنان.
۳۴. ثقفی کوفی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، ۱۳۵۳ ش، الغارات، تحقیق جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ ش.
۳۵. جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب، ۲۰۰۳ م، الحیوان، تحقیق: یحیی شامی، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
۳۶. حاجی زاده، ید الله، ۱۳۹۴ ش، غالبان و شیوه های برخورد امامان معصوم (ع) با ایشان، قم، نشر معارف.
۳۷. حسینی علوی، ابو المعالی محمد، ۱۳۷۶ ش، بیان الادیان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی، تهران، انتشارات روزبه.
۳۸. حلّی، یوسف بن مطهر، ۱۴۱۱ ق، رجال علامه حلّی، قم، دار الذخائر، اول.
۳۹. حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم، ۱۴۲۰ ق، دمشق، دار الفکر، اول.
۴۰. حمیری، نشوان بن سعید، ۱۹۷۲ م، الحور العین، تحقیق و تعلیق: کمال مصطفی، تهران، بی نا.
۴۱. خطیبی کوشکک، ۱۳۸۶ ش، فرهنگ شیعه، قم، زمزم هدایت، چاپ دوم.
۴۲. خویی، سید ابو القاسم، ۱۴۱۸ ق، موسوعه الامام الخویی، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.
۴۳. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۳۵ ش، فرهنگ دهخدا، تهران، انتشارات مجلس شورای ملی.
۴۴. دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، ۱۳۶۸ ش، الأخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم، منشورات الرضی.
۴۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات الفاظ قرآن، بیروت، دار القلم.

۴۶. زبیدی، محمد بن محمد بن مرتضی، ۱۴۱۴ق، تاج العروس، بیروت، دار الفکر.
۴۷. زحیلی، وهبه، ۲۰۱۰م، موسوعه الفقه الاسلامی، دمشق، دار الفکر.
۴۸. سامرائی، سلوم، ۱۳۹۲ق، الغلو و الفرق الغالیه فی الحضاره الاسلامیه، بغداد، مطبعه الحکومه.
۴۹. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۴ش، الایمان و الکفر فی الكتاب و السنه، قم، مؤسسه الامام الصادق.
۵۰. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۱ش/۱۴۱۲ق، بحوث فی الملل و النحل، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۵۱. سعدی، ابوجیب، القاموس الفقهی لغة و اصطلاحا، دمشق، دار الفکر، ۱۴۰۸ق، دوم.
۵۲. سمعانی، ابو سعید بن عبد الکریم بن منصور تمیمی، ۵۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م، الانساب، تحقیق: عبد الرحمن بن یحیی معلمی، حیدرآباد، مجلس دائره المعارف عثمانیه.
۵۳. شاطبی، ابواسحاق، ۱۴۲۰ق، الاعتصام، تعلیق: محمود طعمه، بیروت، دار المعرفه، دوم.
۵۴. شاهرودی، محمود، ۱۴۲۶ق، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی.
۵۵. شرفی، محمد بن محمد بن صلاح، ۱۴۱۱ق، شرح الاساس الکبیر، تحقیق: دکتر احمد عارف، صنعاء، دار الحکمه الیمانیه.
۵۶. شهرستانی، عبد الکریم، ۱۳۶۴ش، الملل و النحل، تحقیق: محمد بدران، قم، نشر الشریف الرضی، سوم.
۵۷. شوکانی، محمد بن علی، ۱۴۱۴ق، فتح القدیر، دمشق/ بیروت، دار ابن کثیر/ دار الکلم الطیب، اول.
۵۸. صابر، محیی الدین / لويس کامل ملیکه، ۱۹۸۶م، البدو و البداوه مفاهیم و مناهج، بیروت، صیدا، المكتبه العصریه.
۵۹. صفری فروشانی، ۱۳۷۸ق، نعمت الله، غالیان، کاوشی در جریانها و برآیندها، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی.
۶۰. طباطبایی یزدی، سید کاظم، ۱۳۵ش/۱۳۹۹م، العروه الوثقی، قم، مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۶۱. طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ق، الاحتجاج علی اهل اللجاج، تصحیح: محمد باقر

- خرسان، مشهد، نشر مرتضی.
۶۲. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر ۱۳۸۷ق/ ۱۹۶۷، تاریخ الامم و الملوك، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، دوم.
۶۳. طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۴۸ش، اختیار معرفه الرجال، تحقیق حسن مصطفوی، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
۶۴. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ق، الرسائل العشر، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۶۵. عاملی، سید جواد، بی تا، مفتاح الكرامه، تحقیق: محمد باقر حسینی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۶۶. عجم، رفیق، بی تا، موسوعه مصطلحات ابن خلدون و الشریف محمد الجرجانی، بیروت، ناشرون.
۶۷. عقیلی، ابو جعفر محمد بن عمرو بن موسی، ۱۴۳۷ه.ق/ ۲۰۱۶م، به اهتمام مازن بن محمد سرساولی، ریاض، مکتبه الرشد.
۶۸. عمید، حسن، ۱۳۵۳ش، فرهنگ عمید، تهران، انتشارات جاویدان هفتم.
۶۹. فخر رازی، ابو عبد الله محمد بن عمر، ۱۴۲۰ه.ق، تفسیر مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، سوم.
۷۰. فخر رازی، فخر الدین ابو عبد الله محمد بن عمر، ۱۴۱۳ق، اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، تحقیق و تعلیق: محمد زینهم قاهره، مکتبه مدبولی.
۷۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ه.ق، کتاب العین، قم، نشر هجرت، دوم.
۷۲. لوتز، جیمز ام و برانداجی لوتز، ۱۳۹۵ش، تروریسم و تکفیر از دوره باستان تا ظهور داعش، ترجمه مهدی بیژنی، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
۷۳. قاری، ملا علی، ۱۴۲۱ق، شرح الشفاء، بیروت، تصحیح: عبد الله محمد خلیلی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۷۴. قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴ش، الجامع لاحکام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، اول.
۷۵. مجددی برکتی، محمد عمیم الاحسان، ۲۰۰۰م، التعریفات الفقهیه، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
۷۶. مرتضی عاملی، سید جعفر، ۱۳۸۷ش، امام علی (ع) و خوارج، ترجمه: محمد سپهری، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چهارم.

۷۷. مصطفوی، حسن، ۱۳۸۶ش، توضیح و تکمیل صرف میر، قم، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، دهم.
۷۸. معروف، لویس، ۱۳۸۲ه.ش، فرهنگ بزرگ جامع نوین (ترجمه المنجد) ترجمه: احمد سیاح، تهران، انتشارات اسلام.
۷۹. مفید، محمد بن محمد عکبرایی، ۱۴۱۳ق، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید.
۸۰. مفید، محمد بن محمد عکبرایی، ۱۴۱۳ق، تصحیح اعتقادات الامامیه، قم، کنگره جهانی شیخ مفید، اول.
۸۱. منصور بالله، ۱۴۲۲ق، مجموع رسائل الامام منصور بالله، تحقیق: عبد السلام وجیه، صنعاء، مؤسسة الامام زید بن علی.
۸۲. مؤلف مجهول، بی تا، العیون و الحدائق فی اخبار الحقائق، بغداد، مکتبه المثنی.
۸۳. موریس ابراهیم، ماجد، ۲۰۰۵م، الارهاب؛ الظاهره و ابعادها النفسیه، لبنان - الجزائر، دار الفارابی، منشورات آنیپ.
۸۴. موسوی، عزیززاده، ۱۳۹۱ه.ش، مهدی، سلفی گری و وهابیت، مبانی اعتقادی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۸۵. ناشیء اکبر، ۱۳۸۶ش، مسائل الامامه، تحقیق: علی رضا ایمانی، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.
۸۶. نجاشی، احمد بن علی، ۱۴۰۷ق، اسماء مصنفی الشیعه، قم، انتشارات جامعه مدرسین، اول.
۸۷. نجفی، محمد حسن، ۱۹۸۱م، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تحقیق: محمد قوچانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، هفتم.
۸۸. نوبختی، محمد بن موسی، ۱۳۵۵ه.ق. / ۱۹۳۶م، فرق الشیعه، نجف، مطبعه الجیدریه.
۸۹. وزارت اوقاف و شئون اسلامی کویت، ۲۰۱۲م الموسوعه الفقهی، کویت، مرکز التراث.
۹۰. ولهاوزن، یولیوس، ۱۳۷۵ه.ش، تاریخ سیاسی صدر اسلام؛ شیعه و خوارج، ترجمه: محمود رضا افتخار زاده، قم، دفتر نشر معارف اسلامی.
۹۱. هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶ق، محمود، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم، موسسه دایر المعارف فقه.